

حَنَانِیا و سَفِیرَه در مقابل پطرس

¹اَمَّا شخصی حَنَانِیا نام، با زوجه‌اش سَفِیرَه ملکی فروخته،² قدری از قیمت آن را به‌اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.³ آنگاه پطرس گفت: ای حَنَانِیا، چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.⁵ حَنَانِیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همهٔ شنوندگان این چیزها مستولی گشت.⁶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

⁷و تخمیناً سه ساعت گذشت که زوجه‌اش از ماجرا مطلع نشده درآمد.⁸ پطرس بدو گفت: مرا بگو، که آیا زمین را به همین قیمت فروختی؟ گفت، بلی: به همین.⁹ پطرس به وی گفت: برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک، پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.¹⁰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.¹¹ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همهٔ آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

عجائب و معجزات های رسولان

¹²و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند.¹³ اما احدی از دیگران جرأت نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند.¹⁴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان،¹⁵ بقسمی که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اَقْلًا سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.¹⁶ و گروهی از بُلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج‌دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.

رسولان در حضور شورای یهود

¹⁷اما رئیس کَهَنه و همهٔ رفقاییش که از طایفه

¹But a certain man named Ananias, with Sapphira his wife, sold a possession,² And kept back part of the price, his wife also being privy to it, and brought a certain part, and laid it at the apostles' feet.³ But Peter said, Ananias, why hath Satan filled thine heart to lie to the Holy Ghost, and to keep back part of the price of the land?⁴ Whiles it remained, was it not thine own? and after it was sold, was it not in thine own power? why hast thou conceived this thing in thine heart? thou hast not lied unto men, but unto God.⁵ And Ananias hearing these words fell down, and gave up the ghost: and great fear came on all them that heard these things.⁶ And the young men arose, wound him up, and carried him out, and buried him.⁷ And it was about the space of three hours after, when his wife, not knowing what was done, came in.⁸ And Peter answered unto her, Tell me whether ye sold the land for so much? And she said, Yea, for so much.⁹ Then Peter said unto her, How is it that ye have agreed together to tempt the Spirit of the Lord? behold, the feet of them which have buried thy husband are at the door, and shall carry thee out.¹⁰ Then fell she down straightway at his feet, and yielded up the ghost: and the young men came in, and found her dead, and, carrying her forth, buried her by her husband.¹¹ And great fear came upon all the church, and upon as many as heard these things.¹² And by the hands of the apostles were many signs and wonders wrought among the people; (and they were all with one accord in Solomon's porch.¹³ And of the rest durst no man join himself to them: but the

صدّوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند،¹⁸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عامّ انداختند.¹⁹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت:²⁰ بروید و در معبدایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید.²¹ چون این را شنیدند، وقت فجر به معبدرآمده، تعلیم دادند. امّا رئیس کَهّه و رفیقانش آمده، اهل شورا و تمام مشایخ بنی‌اسرائیل را طلب نموده، به زندان فرستادند تا ایشان را حاضر سازند.²² پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،²³ گفتند: که زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده؛ لیکن چون باز کردیم، هیچ‌کس را در آن نیافتیم.

²⁴ چون کاهن و سردار سپاه معبدو رؤسای کَهّه این سخنان را شنیدند، دربارهٔ ایشان در حیرت افتادند که این چه خواهد شد؟²⁵ آنگاه کسی آمده، ایشان را آگاهانید که: اینک، آن کسانی که محبوس نمودید، در معبدایستاده، مردم را تعلیم می‌دهند.²⁶ پس سردار سپاه با خادمان رفته، ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.²⁷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا گذاشتند، رئیس کَهّه از ایشان پرسیده، گفت:²⁸ مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آید.²⁹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود.³⁰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید.³¹ او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.³² و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همهٔ مطیعان او عطا فرموده است.

مشاوره عمالائیل

³³ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.³⁴ امّا شخصی فریسی، عمالائیل نام که مُفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی

people magnified them.¹⁴ And believers were the more added to the Lord, multitudes both of men and women.)¹⁵ Insomuch that they brought forth the sick into the streets, and laid them on beds and couches, that at the least the shadow of Peter passing by might overshadow some of them.¹⁶ There came also a multitude out of the cities round about unto Jerusalem, bringing sick folks, and them which were vexed with unclean spirits: and they were healed every one.¹⁷ Then the high priest rose up, and all they that were with him, (which is the sect of the Sadducees,) and were filled with indignation,¹⁸ And laid their hands on the apostles, and put them in the common prison.¹⁹ But the angel of the Lord by night opened the prison doors, and brought them forth, and said,²⁰ Go, stand and speak in the temple to the people all the words of this life.²¹ And when they heard that, they entered into the temple early in the morning, and taught. But the high priest came, and they that were with him, and called the council together, and all the senate of the children of Israel and sent to the prison to have them brought.²² But when the officers came, and found them not in the prison, they returned, and told,²³ Saying, The prison truly found we shut with all safety, and the keepers standing without before the doors: but when we had opened, we found no man within.²⁴ Now when the high priest and the captain of the temple and the chief priests heard these things, they doubted of them whereunto this would grow.²⁵ Then came one and told them, saying, Behold, the

بیرون برند.³⁵ پس ایشان را گفت: ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید.³⁶ زیرا قبل از این ایام، تیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهارصد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.³⁷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسمنویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند.³⁸ الآن به شما می‌گویم: از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد.³⁹ ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبدا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.⁴⁰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند.⁴¹ و ایشان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند.⁴² و هر روزه در معبدو خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

men whom ye put in prison are standing in the temple, and teaching the people.²⁶ Then went the captain with the officers, and brought them without violence: for they feared the people, lest they should have been stoned.²⁷ And when they had brought them, they set them before the council: and the high priest asked them,²⁸ Saying, Did not we straitly command you that ye should not teach in this name? and, behold, ye have filled Jerusalem with your doctrine, and intend to bring this man's blood upon us.²⁹ Then Peter and the other apostles answered and said, We ought to obey God rather than men.³⁰ The God of our fathers raised up Jesus, whom ye slew and hanged on a tree.³¹ Him hath God exalted with his right hand to be a Prince and a Saviour, for to give repentance to Israel, and forgiveness of sins.³² And we are his witnesses of these things; and so is also the Holy Ghost, whom God hath given to them that obey him.³³ When they heard that, they were cut to the heart, and took counsel to slay them.³⁴ Then stood there up one in the council, a Pharisee, named Gamaliel, a doctor of the law, had in reputation among all the people, and commanded to put the apostles forth a little space;³⁵ And said unto them, Ye men of Israel, take heed to yourselves what ye intend to do as touching these men.³⁶ For before these days rose up Theudas, boasting himself to be somebody; to whom a number of men, about four hundred, joined themselves: who was slain; and all, as many as obeyed him, were scattered, and brought to nought.³⁷ After this man rose up Judas of Galilee in the days of the

taxing, and drew away much people after him: he also perished; and all, even as many as obeyed him, were dispersed.³⁸ And now I say unto you, Refrain from these men, and let them alone: for if this counsel or this work be of men, it will come to nought:³⁹ But if it be of God, ye cannot overthrow it; lest haply ye be found even to fight against God.⁴⁰ And to him they agreed: and when they had called the apostles, and beaten them, they commanded that they should not speak in the name of Jesus, and let them go.⁴¹ And they departed from the presence of the council, rejoicing that they were counted worthy to suffer shame for his name.⁴² And daily in the temple, and in every house, they ceased not to teach and preach Jesus Christ.